

شیادی در زبان

نقد ادبی به عنوان هجو خود گوینده

بیشتر عین‌ها بی که هنر معاصر را همراهی می‌کنند چنان پیچیده و مفشوش‌اند که می‌توانند به سهولت به عنوان هجو خود گوینده آنها تلقی شوند. گریستین دماند در این مقاله به تعبیر خودش یک مرثیه ۲۰۰ ساله را مورد بررسی قرار می‌دهد. پروسور گریستیان دماند استاد تاریخ هنر در آکادمی هنرهای تجسمی در نورنبرگ است. او همچنین به‌طور مرتب برای نشریه مرگور و با پریش روندفونک مقاله‌هایی درباره هنر و نظریه زیباشناسی می‌نویسد. جدیدترین کتاب او با عنوان «هنر ضدگی انسان هنر شناسی» پنجگانه هنر خود را از سر نقد رها می‌کند. در سال ۲۰۰۳ و در انتشارات Klampen منتشر شده است.

گریستین دماند

برای پیشگیری از هر گونه اعتراضی که ممکن است نسبت به مقاله من آورده شود باید بگویم من یک نقاد هنر نیستم نه اکنون و نه پیش‌تر هرگز چنین نبوده و به هیچ‌وجه قصد آن را ندارم که یک نقاد هنری بشوم. هنگامی که من از فلاکت نقد سخن می‌گویم در مقام و وضعیت کسی سخن نمی‌گویم که ثابت کرده است بهتر از دیگران از عهده کار مورد نظر بر می‌آید.

آنچه مرا به نوشتن این مقاله برانگیخته سر خوردگی خوانندگانی است که علاقمند به هنر است اما نمی‌تواند تپوه تکبر و خودبینی زیبایی‌شناسی اخلاقی و آن نقدی‌بخش بد و آبکی را درک کند که خود را در این ژانر به او تحمیل می‌کند. برای مثال متن رسمی نمایشگاهی را از آرایش کاپور در نظر گیریم که در «خانه هنر مونیخ» و در تاریخ سپتامبر ۲۰۰۷ برگزار شده بود. هر آثار کاپور مانده یک نقش اصلی را بازی می‌کند با وجود آنکه پیوسته با تصویری از حضور و معنویت در رابطه قرار می‌گیرد که از ولعیت ظاهری نشانی فراتر می‌رود. در سخن خود کاپور جمله به شیوه خاصی همیشه به چیزی غیر مادی منجر می‌شود. او این امر را البته به عنوان نقاشی بنیادین می‌نگرد اما

در همین حال به عنوان انسان‌های تکمیلی از جهان مادی، مفاهیمی مانند سبکی، آهستگی و رشد در حکم منبع الهام و تمکیز محاسن اصلی کاپور در این نمایشگاه بود. در کتب نمایشی آنها تعبیر کاپور از انحراف نبسته است که او به کمک سبیل‌های برآمده و استناد به جنسیت و خشونت آنها را بیان می‌کند آنچه غیر قابل بیان است به زبان آورده و بیان می‌شود.

بیشتر متن‌هایی که تولید هنر معاصر را همراهی می‌کنند چنان به‌طور نگران‌کننده پیچیده و مفشوش‌اند که به سهولت می‌توانند به عنوان هجو خود گوینده یا نویسنده آنها تلقی شوند. آنها با حالتی چون آمیز (مبستر) و پرشویلا گویان آثار هنری را این گونه توصیف می‌کنند: «آثاری که میان آسز مرلی و نمرتی در نوسان‌اند». در گفت‌وگوهای نزدیک‌ترین شیوه ممکن به عنوان پیوندی میان زمین‌شناسی و زیست‌شناسی عمل می‌کنند. آثاری که «پرسش‌های سیاسی-زیبایی شناختی را در خصوص نفیوت‌های فرهنگی و مهاجرت شکل‌ها» مورد بررسی قرار می‌دهند که البته غیر از آن اصلا برای ما قابل تصور نبود و آثاری که بدون آنکه نیازی به گفتن باشند چه مهم‌ترین اوشکار ده‌های هنری قرن ۲۰ و ۲۱ استناد

می‌جویند و آن هم در حالی که ناگاه «پرسش‌های مهم در معماری، طراحی، فلسفه و علم» را هر بر می‌گویند و در معنویت خود «تحقیق زمان حال» را مجسم می‌کنند.

تمامی این عبارات‌های پریشان و پراکنده فقط مربوط به یک متن است که به‌طور کلی می‌تواند به سهولت نامشیده یک ژانر باشد. اینکه هر معیت نقد هنر چیزی به‌طور بنیادین به مسیر اشتباه رفته است و آن هم پس از چندین قرن انظار فلسف مذاوم از نامیدی روشنفکری و وضعیت در هم و برهم ایس زانر. به نظر می‌رسد که نیاز به شود. بیشتر تفاسیر باشد. چنانچه به ابتدای قرن ۱۸ میلادی، هنر مند فریاری مشهور، آنتوان کوپیل (Antoine Coyvel) - رییس آکادمی هنر پاریس و به عبارات دیگر یک متخصص هنر - در باره زبان نامفهوم می‌محتسبا و غیر عادی «و اصطلاحاتی که به اشتباه به هنر نسبت داده می‌شود» و توسط منتقدان هنری زمانه به کار می‌رود شکوه می‌کند. او اظهار می‌دارد که بدون هر گونه تردید به عقیده وی اکثریت قاطع آنها هنر کار خود فاقد صلاحیت و همگی خنک هستند.

چنانچه در پیشگفتار یک کتاب راهنمای روزنامه‌نگاری نوهای فرهنگی این لفظ مطرح شود

که انتشار آن می‌تواند به تضمین آن کمک کند که «نقدخان هنر برای بار دیگر با آگاهی روشن به کار خود بر خازنده» پس به نظر می‌رسد که این سوطن عمومی همچنان به قوت خود باقی است. سوطن خود من به این سوطن این است که «چنانچه یک چنین گلابه بنیادینی آفرین است که همچنان به قوت خود باقی است. بنابر این مساله نمی‌تواند صرفاً یک حادثه اتفاقی باشد. ما با دشواری‌های آغازین یک رشته رو به رو نیستیم؛ با شرایط ویژه ژورنالیستی یا با گروه استثنایی و تحفظ‌ناپذیری از نویسنده‌گان فاقد صلاحیت یا بهادش. این اشتباه باید جایی به مراتب عمیق‌تر و در واقع در خود سیستم قرار داشته باشد.

این سوطن، ملت اصلی نشست‌های خفا دور و دراز من به این موضوع است آنچه مرا می‌رنجاند قضاوت‌های فردی نفاذیه نیست بلکه بیشتر عمل قضاوت کردن به خودی خود است. از این رو برای من اهمیت ندارد که آیا هر بار به نصیحت جف کونز (Jef Koons) یا تریسی امین (Tracy Emin) بتوشم یا دیگران به توفیق برسم یا اینکه آیا بتوانم آنها را از عقاید خود درباره آخرین برنده جایزه بنیاد ترنر (Turner Prize) متقاعد کنم یا اینکه آیا ما در این باره که چگونه می‌توان محنت هنری لندن را از نیویورک و شانگهای برتر کرد به توفیق برسیم.

بنابراین تملسی این قبیل موارد برای من - با پوزش از به کار بردن اصطلاحی از مد افتاده - صرفاً چه سلیقه خود افراد» باز می‌گردد و از این رو فقط به‌طور مشروط می‌توان برای آنها دلیل آورده یا آنها را مستند کرد و من به هیچ‌وجه تمایل ندارم که از علاقی خود و تو آنچه بی‌سازم برای دیگران به نتیجه‌گیری بردارم. در هر حال این موضوع هرگز به فکر من خطور نکرده که چون برای من نوشتن در مقایسه با یک ورزش دیگر بسیار جذاب‌تر است پس به دیگران نیز این سلیقه خود را ثابت و تحمیل کنم.

لیکن آنچه برای من بسیار مهم است شرکت در مساعده‌های عمومی درباره پرسش‌های مربوط

شماره ۱۱۱ - ۱۳۸۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



